

در پردهٔ ظلمات و تلاطم شُبّهات

اکنون نوبت به بررسی دومین فراز از فرازهای نامهٔ ماندگار و چکامهٔ یادگار علوی می‌رسد که در آن با دیدی عمیق و نگاهی دقیق و بیانی رقیق به ترسیم چهرهٔ نازیبای برخی از مردم می‌پردازد.

چه خوش است که او به سخن آید و آدم‌های طالب حقیقت و تشنهٔ معرفت، به کلام نیکو انتظامش گوش جان سپارند و از محضرش درس اعتقاد و اطمینان و ایمان بیاموزند!

ای علی که جمله عقل و دیده‌ای	شسته‌ای واگو از آنچه دیده‌ای
تبیغ حلمت جان ما را چاک کرد	آب علمت خاک ما را پاک کرد
بازگو ای باز عرش خوش شکار	تا چه دیدی این زمان از کردگار
چشم تو ادراک غیب آموخته	چشم‌های حاضران بر دوخته
راز بگشا ای علی مرتضی	ای پس از سوءالقضاء حُسن القضاء

چون تو بایی آن مدینه علم را
چون شعاعی آفتاب حلم را
بازباش ای باب رحمت تا ابد
بارگاه مالئه کفواً احد
در این فراز سرفراز، چنین می خوانیم:

«تغشاهُم الظُّلُمات و تتلاطمُ بهم الشُّبهات» (مردمی هستند که) تاریکی ها آن ها را
فرو پوشاند و شبهه ها آنها را به تلاطم گرفتار گرداند.

گروه های مردم

انسان ها را می توان به پنج گروه تقسیم کرد:

گروه اول آنهایند که تنها به فکر ارضای غریزه جنسی و زیر شکمند و اخلاق و رفتار آنها مقهور و مغلوب شهوات حیوانی و غرایز پست نفسانی است و دنیا را با نگاه شهوت و هوس می نگرند و همه چیز را به خاطر آن می خواهند. بزرگترین انحطاط و ضایع کننده ترین انحراف، بلکه بزرگترین ستم به نظام هستی و عالم طبیعت، نگاه شهوت آلود و هوسناک است به آن و این درحالی است که آرایش ظاهری شهوات، برخی از چشم ها را خیره و دل ها را مجذوب می سازد. قرآن کریم می گوید: «زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ...»^۱: «برای مردم دوستی شهوات آراسته شده است».

اینان، دین و ایمان و اخلاق و وجدان و آبرو و شرف و مقدسات اجتماعی را فدای هواهای نفسانی و لذات زودگذر و ننگین و خوش گذرانی های ناپایدار و شرمگین می کنند و صد البته که چوب آن را می خورند و روزی پشیمان می شوند که پشیمانی سودی ندارد و راه بازگشت را بودی و نمودی نه.

گروه دوم، آنهایند که از زیر شکم به شکم روی آورده اند و چنان آفات و شرور

۱. آل عمران، ۱۴.

این کانون دردها و قبله پرستندگانش گریبان‌گیرشان می‌شود که راهی برای نجاتشان باقی نمی‌ماند.

شکم و زیر شکم دو همسایه‌ای هستند که می‌شود با عفاف مهارشان کرد و اگر عفاف نباشد، انسان را مهار و گرفتار می‌سازند.

بی‌جهت نیست که صادق آل محمد علیهم‌السلام و مروج فضیلت و کمال و الگوی برجسته نیکوئی خصال، فرمود:

«أَبْعُدْ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ مِنَ اللَّهِ
تَعَالَى إِذَا لَمْ يُهَمُّهُ إِلَّا بَطْنُهُ وَفَرْجُهُ»^۱.

«دورترین حالات انسان از خداوند، هنگامی است که جز شکم و دستگاه جنسی برایش مهم نباشد».

ممکن است زمانی تنور شهوت جنسی خاموش باشد - همچون دوران کودکی - و ممکن است این تنور بعد از فروزش و جوشش به خموسی و خمود گراید - همچون دوران پیری - ولی آن تنوری که همواره در جوش و خروش است،

ممکن است زمانی تنور شهوت جنسی خاموش باشد - همچون دوران کودکی - و ممکن است این تنور بعد از فروزش و جوشش به خموسی و خمود گراید - همچون دوران پیری - ولی آن تنوری که همواره در جوش و خروش است، شکم است و از روز تولد تا روز مرگ همراه انسان است و بنابراین، مراقبت بیشتری می‌طلبد و مباد که انسان مغلوب آن گردد و برای ارضای خواسته‌های آن از جاده وظیفه و مسؤولیت خارج گردد.

شکم است و از روز تولد تا روز مرگ همراه انسان است و بنابراین، مراقبت بیشتری می‌طلبد و مباد که انسان مغلوب آن گردد و برای ارضای خواسته‌های آن از جاده وظیفه و مسؤولیت خارج گردد.

۱. سفینه البحار، ج ۱، ص ۸۷، لغت بطن.

می‌گویند: از نسائی - امام محدثان اهل سنت - سؤال کردند که درباره فضائل معاویه چه روایتی سراغ دارد؟ پاسخ داد:

«لا اعرَفُ لَهُ فَضِيلَةً اِلَّا لَا اَشْبَعُ اللّٰهُ بَطْنَكَ»^۱: «فضیلتی برایش سراغ ندارم جز این که - پیامبر خدا ﷺ به او فرمود: - خداوند شکمت را سیر نکند».

او چندان می‌خورد که خسته می‌شد، ولی سیر نمی‌شد. به خادمش می‌گفت: سفره را جمع کن که خسته شدم و سیر نشدم. شاعری درباره‌اش گفت:

و صاحب لي بطنه كالهوية
كأن في أمعائه معاوية^۲

مرا دوستی است که شکمش مانند هاویه (دوزخ) است. گوئی در معده‌اش معاویه است.

چنین عنصر شکم‌باره‌ای چگونه ممکن است که شایسته زعامت امت و ریاست مملکت و زمامداری ملت باشد؟!

از خلیفه دوم نقل کرده‌اند که می‌گفت: خلافت از آن اهل بدر و اهل احد و... است؛ ولی برای طلیق^۳ (زاد شده) و فرزند طلیق و آنان که در روز فتح مکه مسلمان شده‌اند، نیست^۳.

معاویه، هم طلیق است؛ چرا که پیامبر خدا ﷺ پس از فتح مکه، مشرکان نومسلمان مکه را طلقاء نامید و معاویه از آنان بود و هم پسر طلیق است؛ چرا که پدرش ابوسفیان نیز از طلقاء بود و هم از کسانی است که در روز فتح مکه از ترس جانشان مسلمان شده‌اند.

این عنصر شهوت که دل باخته تمایلات نفسانی و اسیر شکم و شیفته زن و مقهور فرزند و سرسپرده زر و سیم و دوستدار اسب‌های ممتاز و چارپایان و املاک فراوان بود و کالای دنیا را بر کالای آخرت و متاع غرور را بر متاع سرور و عیش ناپایدار را بر حیات

۲. همان.

۱. تنمة المنتهى، ص ۳۲.

۳. همان.

پایدار ترجیح می‌داد، هیچ امتیازی برای اشغال مسند حکومت نداشت.^۱

گروه سوم، تاریه احساسات و عواطف خویش‌اند، یعنی به سینه و جایگاه قلب خویش توجه دارند. احساسات و عواطف، به خودی خود، کور و بی‌هدف و بی‌برنامه‌اند. مردم تابع عواطف و احساسات، بی‌حساب و بدون منطق، خشم می‌گیرند و کورکورانه، مهر و محبت می‌ورزند و بی‌دلیل و بی‌جهت، از آینده می‌هراسند و برگزیده حسرت می‌خورند؛ چرا که عقل بر آنها حاکم نیست و عقلانیت را بر نمی‌تابند.

بدیهی است که احساسات و عواطف آنها، عامل حبّ و بغض غلط و گرایش‌ها و گریزهای بیهوده خواهد بود و قطعاً شکم و شهوت را هم در حدّ پرستش، مورد توجه قرار می‌دهند و اگر احیاناً از شکم و شهوت فاصله گیرند، باز هم غیر عقلانی است. چه بسیار بوده‌اند مرتاضانی که شکم و شهوت را به سختی و شدّت، ریاضت داده و نیازهای طبیعی خود را برآورده نکرده و به همه لذّت‌های دنیوی پشت‌پا زده و حتی از ازدواج و تولید نسل خودداری کرده‌اند.

آری گروهی در ارضای شهوت و تمایلات غریزی و خور و خواب به افراط گراییده و گروهی گرفتار تفریط شده‌اند.

هر دو گروه، از عقلانیت، به دور و در ورطه احساسات و عواطف کور سقوط کرده‌اند.

۱. آیه ۱۴ سوره آل عمران را که جمله اول آن را قبلاً نقل کردیم، باهم بخوانیم:

«رَزَقْنِي لِلنَّاسِ حُبَّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالبَنِينَ وَالقَنَاطِيرَ الْمُقَنْطَرَةَ مِنَ الذَّهَبِ وَالفِضَّةِ وَالخَيْلَ الْمُسَوَّمَةَ وَالأَنْعَامَ وَالحَرْثَ ذَٰلِكَ مَتَاعُ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ».

محبت امور مادی، از زنان و فرزندان و اموال هنگفت از طلا و نقره و اسبهای ممتاز و چهارپایان و زراعت، در نظر مردم جلوه داده شده است، (تا در پرتو آن، آزمایش و تربیت شوند، ولی) اینها (در صورتی که هدف نهایی آدمی را تشکیل دهند) سرمایه‌های زندگی پست (مادی) است، و سرانجام نیک (و زندگی والا و جاویدان)، نزد خداست.

یهودیان به افراط کشانده شدند و مسیحیان به تفریط، و هر دو از جاده اعتدال، بیرون و از عقلانیت، محروم و مهجور بودند؛ حال آن که دین، پشتیبان عقلانیت و خواهان مهار کردن عواطف و احساسات و ارضای عرائز و شهوات، در حد اعتدال است و اگر کسی به بهانه دینداری از جاده اعتدال خارج شود، نه دین دار است و نه عاقل.

البته قلب، گوهری گرانبها و جایگاه نمود شخصیت انسان است. از این گوهر گرانبها باید درست بهره گرفت. اگر قلب، تاریک و سیاه شود، از آن، عواطف و احساسات کور بر می خیزد و اگر زنگار نگیرد و نورانی و صیقلی گردد، از آن، عواطف و احساسات خداپسندانه ظهور می کند. این کانون جوشان عواطف و احساسات را باید صفا و طراوت بخشید و نباید گذاشت که جای دیوان و ابلیس ها و شیاطین باشد و فرشتگان را در آن راهی و جایی نباشد.

آری گروهی در
ارضای شهوت و
تمایلات غریزی و
خور و خواب به
افراط گراییده و
گروهی گرفتار
تفریط شده اند.

امام به حق ناطق، آن حقیقت گوی صادق، آن کاشف اسرار قلوب و آن امام منزّه از عیوب فرمود:

«ما من مؤمن الا و لقلبه اذنان، فی خوفه اذّن ینفث فیها الوسواس الخناس و اذّن ینفث فیها المملک فیؤید الله تعالی المؤمن بالمملک و ذلك قوله: و ایدهم بروح منه»^۱.

«هیچ مؤمنی نیست، مگر این که برای قلبش دو گوش است: در یکی وسوسه گر پنهان کار می دمد و در دیگری فرشته و خداوند، مؤمن را به فرشته تأیید می کند و این است معنای آیه شریفه «و ایدهم بروح منه»^۲.

هرگاه مؤمنان پاک دل، در معرض وسوسه ها و شبهه های شیطانی باشند، دیگران

۱. سفینه البحار، ج ۲، ص ۴۴۰، لغت قلب.

۲. المجادل، آیه ۲۹ (خدا مؤمنان را به روح خویش تأیید کرده است).

چگونه‌اند؟ البته اهل ایمان در کشمکش فرشته و شیطان و در نزاع نیروهای اهریمن و یزدان، پشتیبان دارند و خدای منان، آنها را به روح خویش تأیید می‌کند و در این مبارزه به کمک روح الهی پیروز می‌شوند، ولی آنها که از نور ایمان محرومند، چگونه‌اند؟ آیا این است که آنها در برابر یورش بی‌رقیب و بی‌مدافع شیطان‌ها، سر تسلیم فرو می‌آورند و بدون هیچ‌گونه مقاومتی سرسپرده می‌شوند؟!

این‌ها همان‌ها هستند که حزب معاویه شده و به ساز معاویه، بی‌هیچ اراده‌ای رقصیده‌اند، در نتیجه، چنان در ظلمات، غوطه‌ور شده و در تاریکی‌ها فرو رفته‌اند که گوئی کور شده‌اند.

قرآن کریم اینها را به کسانی تشبیه کرده است که بر دریائی عمیق و پهناور که موجی سوار بر موجی، آن را پوشانیده و ابری تاریک بر آن، چادر سیاه کشیده، گرفتار شده‌اند، به گونه‌ای که حتی دست خود را نمی‌توانند ببینند و سرانجام فرموده است:

«وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ»^۱: «و هر که را خدا برایش نوری قرار نداده، برایش نوری نیست».

اینان گرفتار شبهات حیرت‌آور و تشکیکات ضلالت‌بار و وسوسه‌های نفرت‌زا شده‌اند و خود نمی‌دانند که همه‌چیزها را به دست پلید معاویه خورده‌اند.

آری راه معاویه‌ها، راه ضلالت و غوایت و هلاکت و شرارت است و هر که در این راه قدم نهد، اگر عالم است، علمش در خدمت استکبار، و اگر نویسنده است، قلمش در خدمت کفار و اگر شاعر است، شعرش در خدمت استعمار، و اگر هنرمند است، هنرش در خدمت استثمار، و اگر خطیب است، خطابه‌اش در خدمت استعمار است؛ ولی راه علویان راه خدمت به خلق و حرکت در مسیر رضای حق است. مبارزه‌ی علی و معاویه، مبارزه‌ی حق و باطل، اسلام و کفر، توحید و شرک، آگاهی و کوردلی، دانائی و نادانسی،

فرهیختگی و نابخردی، عاطفه خدائی و شیطانی، اخلاص و نفاق، سعادت و شقاوت، هدایت و ضلالت، و طهارت و خبیثت بود.

این مبارزه مقطعی نیست. شروعش از هاییل و قاییل و استمرارش به وجود کثیرالوجود پیامبران و امامان و ختامش به ظهور آن امام منتظر و آن قهرمان عدلگستر و آن پادشاه نیک اختر و آن خاتم اوصیاء مهتر و برتر و آن نوردیدگان اشکبار و منتظر و آن یار و پناه و ناصر دل سوختگان پریشان حال و مضطر است. اللهم عَجِّلْ فَرَجَهُ وَ سَهِّلْ مَخْرَجَهُ وَ ارزُقْنَا رُؤْيَتَهُ وَ نُصْرَتَهُ»

عالمان و نویسندگان و شاعران

آری راه معاویه‌ها، راه ضلالت و غوایت و هلاکت و شرارت است و هر که در این راه قدم نهد، اگر عالم است، علمش در خدمت استکبار، و اگر نویسنده است، قلمش در خدمت کفار و اگر شاعر است، شعرش در خدمت استعمار، و اگر هنرمند است، هنرش در خدمت استثمار، و اگر خطیب است، خطابه‌اش در خدمت استحمار است؛ ولی راه علویان راه خدمت به خلق و حرکت در مسیر رضای حق است.

و هنرمندان و خطیبان اموی صفت، مردم ساده‌دل و مستضعف را در دریای ظلمات غوطه‌ور و گرفتار امواج شبهات حیرت‌افزا می‌کنند، ولی عالمان و نویسندگان و شاعران و هنرمندان و خطیبان علوی صفت، براندازنده ظلمت و زداینده شبهت و پرتوافکن هدایت و روشنگر راه ولایت و امامت و رهرو و راهنما و رهبر صفا و اخلاص و درایتند. اینان علی‌وار می‌گویند و می‌خروشدند و

می‌نویسند و پیام می‌دهند و در این راه دستخوش عواطف کوری همچون ترس و یأس و تردیدی و دودلی و قساوت و یزدلی و حب و بغض شیطانی نمی‌شوند.

گروه چهارم، اهل عقلانیت و تفکرند. خدا به آنها سر داده و در سر مغز نهاده

است. این نعمت، بسیار ارزنده است. امتیاز انسان بر حیوان، به عاطفه و شکم و زیر شکم نیست. حیوان از این لحاظ چیزی کم ندارد. آنچه ندارد، عقلانیت است؛ در عین حال، برای او چارچوبی معین شده است که از آن خارج نمی شود و بی نظمی پدید نمی آورد. این انسان است که اگر دستگاه های عواطف و شکم و شهوت را تحت امارت و حکومت عقل قرار ندهد، هیچ چارچوبی برایش قابل تصور نیست و به همین جهت است که به هرج و مرج و فساد روی می آورد و چنان برخلاف جریان نظام هستی حرکت می کند که اگر مجالش دهند، همه چیز را به تباهی می کشاند؛ قرآن کریم می گوید:

﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾^۱.

«فساد در خشکی و دریا به خاطر کارهای مردم، آشکار شده است. خدا می خواهد نتیجه بعضی از اعمالشان را به آنها بچشاند. شاید به سوی او بازگشت کنند».

اگر عقلانیت نباشد، توجهی به هشدارهای وحیانی و تکذرات دل سوزانه و نصایح و اندرزهای دردمندانه نمی شود. حتی بشر از گوشمال ها و مجازات ها عبرت نمی گیرد و سرنوشت تبهاران را مورد توجه قرار نمی دهد.

گروه پنجم، فوق عقلانیت عمل می کنند. آنها از تأییدات غیبی و الهامات و امدادهای خدائی برخوردارند و گوئی روئی به عالم مُلک و روئی به عالم ملکوت دارند. با بدن خود با خاکیانند و با روح خود با افلاکیان. به فرمایش امیرالمؤمنین علی علیه السلام:

«صَحِبُوا الدُّنْيَا بِأَبْدَانٍ أَرْوَاحُهَا مُسَلَّقَةٌ بِالمَلَأِ الْأَعْلَى»^۲: «با بدن های خود، مصاحب دنیایند و جانهایشان به ملاء اعلا آویزان است».

سپس می فرماید:

۲. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷.

۱. روم: ۴۱.

«أُولَئِكَ خُلَفَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَالدُّعَاءُ إِلَى دِينِهِ»^۱: «اینان خلفاء خدا در روی زمین و دعوت‌کنندگان مردم به دین اوینده».

امام علی علیه السلام با همه علو مقام و پاکی و عظمت مرام، آه می‌کشید و آرزوی دیدارشان می‌کرد.

آنهايي که راه چنین کسانی را برگزیده و از جان و دل، حلقه ولایت آنها را به گردن آویخته‌اند، از تجلیات آنها بی‌بهره نیستند و به نورانیت آنها روشنی می‌گیرند و صفا می‌یابند و وحیانیت و عقلانیت طریق را بر هر طریقی رجحان می‌نهند. شب هنگام بر سرپایند و قرآن را با درنگ و تأمل می‌خوانند و با خواندن آن اندوه‌بارند و داروی درد خود را از آن می‌جویند و روزها حلیم و علیم و نیکوکار و پرهیزکارند....

«و لولا الأجل الذي كُتِبَ لَهُمْ لَمْ تَسْتَقِرُّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ شَوْقاً إِلَى الثَّوَابِ وَخَوْفاً مِنَ الْعِقَابِ»^۲: «اگر نه این است که برای آنها اجلی مقدر و مکتوب شده است، جان‌هایشان به شوق پاداش و از بیم کیفر، یک چشم به هم زدن، در کالبد‌هایشان نمی‌ماند».

در حقیقت، مقام و مرتبه آن خلیفگان خدا و آن داعیان راه تقوا و صفا، فوق انسان است. آنها محور آسیاب بشریت و قطب دایره امکان‌اند.

نتیجه این که سه گروه اول یا تابع ضاللتند یا متبوع و دو گروه اخیر یا تابع هدایتند یا متبوع.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۱ (در بعضی نسخ ۱۹۳).

۱. همان.